هوالعلیم

علل و زمینه‌های شهادت امام رضا علیه السلام به دست مأمون

برگرفته از کتاب «امام‌شناسی، جلد۱۷»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسيني طهراني
قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از علل شهادت امام علی بن موسی الرّضا علیه السّلام، بیان حکم واقع بود

مأمون حضرت رضا علیه‌السّلام را به دربارش آورده است تا موید و موکّد احکام باطله و مسائل مشتبهۀ او باشند نه اینکه در هر مسأله‌ای حکمی را خلاف رأی و نظریۀ وی بیان کنند. برای سلاطین جائره و حکّام جابره مصیبتی از آن عظیم تر تصوّر نمی‌شود که کسی در مقابل رأی و تصمیم و نظریۀ ایشان، اظهار علم و حیات کند.

احتجاج مرد صوفی با مأمون و تصمیم مأمون به قتل امام رضا علیه السّلام

در «بحارالانوار» در باب اسباب شهادت امام رضا صلوات الله علیه گوید: در «علل الشَّرایع» و «عیون أخبار الرّضا»، از مکتّب، و ورَّاق، و هَمْدانی جمیعاً از علی از پدرش از محمد بن سنان روایت می‌نماید که او گفت: من در محضر مولایم امام رضا علیه‌السّلام در خراسان بودم، و عادت مأمون این بود که روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای‌مراجعات مردم می‌نشست، و امام رضا علیه‌السّلام را در سمت راست خودمی‌نشانید.

روزی به مأمون خبر دادند که: مردی از صوفیان دزدی کرده است. امر کرد تا وی را احضار نمایند. چون به وی نگاه کرد، دید مردی است ژولیدۀ درهم رفته و شکسته، و در پیشانیش میان دو چشمش آثار سجود است.

مأمون گفت: بد است که این آثار جمیله در کسی باشد که این فعل قبیح از او سرزده باشد، آیا تو را به دزدی نسبت داده‌اند، با این آثار نیکوئی که من در ظاهرت می‌نگرم؟!

مرد صوفی گفت: من دزدی را از روی اضطرار انجام دادم نه از روی اختیار، هنگامی که تو مرا از حقّی که خداوند برایم از خُمْس و فَیء معین کرده است محروم نموده‌ای؟!

مأمون گفت: تو چه حقّی در خمس و فیء داری؟!

صوفی‌گفت: خداوند عزّوجلّ خمس را به‌شش قسمت نموده‌است وگفته‌است:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَي وَالْيتَامَي وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِالسَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِالله وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَي عَبْدِنَا يوْمَ الْفُرْقَانِ يوْمَ الْتَقَي الْجَمْعَانِ﴾. [1]

و فیء را بر شش قسمت نموده است، و خدای عزّوجلّ گفته است:

﴿وَ مَا أَفَاءَ الله عَلَي رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَي فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَي وَ الْيتَامَي وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيلَايكُونَ دُولَةً بَينَ الاغْنِياءِ مِنْكُمْ﴾.[2]

صوفی گفت: به علت آنکه تو مرا منع کردی در حالی که من ابن‌السَّبیل می‌باشم، در راه وامانده‌ام،

---

[1] آیۀ ٤١ از سورۀ ٨: انفال: «و بدانید: هرگونه غنیمتی را که به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای رسول خدا، و برای صاحبان قرابت با رسول خدا، و یتیمان، و مسکینان، و در راه واماندگان می‌باشد اگر شما این طور هستید که ایمان به خدا آورده‌اید و به آنچه که ما در روز فرقان(فرق میان حق و باطل) در روزی که دو گروه با هم تلاقی کردند(غزوۀ بدر) نازل کردیم ایمان آورده‌اید!»

[2] سورۀ حشر، آیۀ ٧ : «و آن بهره و نصیبی را که خداوند از اهل بلاد وقریه‌ها به پیامبرش می‌دهد اختصاص به خدا و به رسول خدا و به اهل قرابت با رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه‌واماندگان دارد، برای آنکه در میان بی‌نیازان از شما دست به دست نگردد.»

و مسکین هستم، چیزی ندارم و از حَمَلهٔ قرآن کریم هستم![1]

مأمون به او گفت: من چگونه به واسطهٔ این افسانه‌سرائیها و أساطیر تو، حَدِّی از حدود خدا و حکمی از احکام او را تعطیل کنم دربارهٔ دزدی که سرقت نموده است؟!

صوفی گفت: اوَّل ابتداء به خودت کن، و آن را تطهیر نما، سپس غیر خودت را تطهیر کن! اوَّلاً حدِّ خدا را بر خودت جاری نما پس از آن بر غیر خودت!

مأمون رو کرد به حضرت امام رضا علیه‌السّلام و گفت: چه می‌گوید؟!

حضرت فرمود: او می‌گوید: تو دزدی کرده‌ای تا او دزدی کرده است!

مأمون به‌شدَّت خشمگین شد و به‌صوفی گفت: سوگند به‌خدا دستت را می‌برم!

صوفی گفت: چگونه دستم را می‌بری با وجودی که تو غلام من هستی؟!

مأمون گفت: ای وای بر تو! من از کجا غلام تو شده‌ام؟!

صوفی گفت: به سبب آنکه مادرت را از اموال مسلمین خریداری کرده‌اند. بنابراین تو غلام جمیع مسلمین می‌باشی چه در مشرق و چه در مغرب، تا اینکه تو را آزاد نمایند، و من تو را آزاد نکرده‌ام! از این گذشته تو جمیع خمس را بلعیده‌ای، و به آل رسول حقّشان را نداده‌ای، و به من و نظیران من حقّمان را أدا ننموده‌ای!

و أیضاً از این گذشته مرد خبیث را قدرت نیست که بتواند همانند خودش خبیثی را تطهیر کند.

حتماً باید تطهیر به دست شخص طاهری تحقّق پذیرد. و کسی که بر او حدّ لازم آمده باشد نمی‌تواند حدّ بر غیر جاری کند مگر آنکه اوَّلاً ابتداء به خود نماید. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّوجلّ می‌گوید:

اَتَأمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أنْفُسَكُمْ وَ أنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أفَلَاتَعْقِلُونَ.[2]

مأمون رو کرد به حضرت امام رضا علیه‌السّلام و گفت: نظریهٔ شما دربارهٔ وی چیست؟!

امام رضا علیه‌السّلام فرمود: خداوند جلّ جلاله به محمد صلّی الله‌علیه وآله وسلّم می‌فرماید: ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾.[3]

و آن عبارت است از حجّتی که به جاهل می‌رسد. بنابراین جاهل با جهلش آن را می‌فهمد همان طور که عالم با علمش می‌فهمد. و دنیا و آخرت با حجّت قیام دارند. و این مرد صوفی با برهان و دلیل، حجّت آورده است.

مأمون امر کرد تا صوفی را رها کردند، و خودش از مردم کناره گرفت، و به امر امام رضا علیه‌السّلام مشغول شد تا وی را سمّ داده به شهادت رسانید. و او فَضْل بن سَهْل و جماعتی دیگر از شیعیان را نیز کشته بود.

صدوق رضی الله عنه گوید: این حدیث به طوری که من حکایت کرده‌ام روایت گردیده است، و

---

[1] مراد از یتیمان و مسکینان و در راه‌واماندگان در آیهٔ خمس و در آیهٔ فیء یتیمان و مسکنیان و در راه‌واماندگان از آل رسول الله می‌باشند به قرینهٔ الف و لام چرا که در امثال این مواضع عوض از مضاف‌الیه می‌آید. و مثل اینکه گفته باشد: لله و لرسوله و لذی قرباه ویتاماهم و مساکینهم و ابن سبیلهم.
فعلی هذا حقّی در خمس و فیء برای عامّهٔ مسلمانان نیست. و آنچه را که این مرد صوفی ذکر کرده است بنابر مذهب فقهاء عامّه می‌باشد چون می‌گویند: برای فقراء مسلمین و أیتام مسلمین و أبناءسبیل مسلمین است نه خصوص آن افراد از آل رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم

[2] سورهٔ بقره ، آیهٔ ٤٤: «آیا شما مردم را امر به نیکی می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید، با وجودی که کتاب آسمانی را تلاوت می‌نمائید؟! پس چرا عقل را به کار نمی‌بندید؟»

[3] سورهٔ انعام ، آیهٔ ١٤٩: «بگو: اختصاص به خدا دارد حجّت و دلیلی که می‌رسد و در جای خود می‌نشیند.»

من عهده دار صحَّتش نمی‌باشم.[1]

در اینجا چقدر مناسب است روایت دگری را راجع به امام رضا علیه‌السّلام بیاوریم گرچه از موضوع بحث خارج می‌باشد، امَّا کمال ملایمت با سِرّ آزار و اذیتهای منصور به امام صادق علیه‌السّلام را دارد.

بی باکی امام رضا علیه‌السّلام در برابر مأمون و سبب شهادت آن حضرت

در «عیون أخبار الرّضا» علیه‌السّلام از تمیم قُرَشی، از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت است که: گفت:

من از أبُوالصَّلْت هَرَوی پرسیدم و گفتم: چگونه مأمون با وجود اکرامش و محبّتش به امام رضا علیه‌السّلام طیب نفس پیدا کرد تا امام رضا را بکشد، و با وجود آنکه او را ولیعهد خود بعد از خود قرار داده بود؟!

ابوالصّلت گفت: مأمون آن حضرت را اکرام و محبّت می‌نمود چون به فضل او اعتراف داشت، و ولایت عهد را پس از خود برای او نهاد تا به مردم نشان دهد که: او طالب دنیاست، و منزلت او را در نفوس مردم ساقط کند. و چون در این تدبیر نتیجه‌ای نگرفت، و از امام رضا برای مردم میلی به سوی دنیا ظاهر نشد، بلکه این امر موجب زیادتی فضل حضرت نزد مردم و برتری محل و موقعیت او در نفوسشان گردید، متکلّمین از علماء و دانشمندان را از شهرها جلب کرد به طمع آنکه یکی از ایشان بالاخره حجَّت و برهان حضرت را در بحث می‌شکند، و منزلت و مکانت‌او در نزد علماء ساقط می‌گردد، و به واسطهٔ علماء موقعیت امام نیز در نزد عامّه ساقط می‌شود.

در تمام این مباحثات و مجادلات هیچ خصم علمی و طرف مقابل صاحب دانشی و فنّی از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و بَرَاهَمَه و مُلْحدین و دَهْرِیین، و نه خصمی از فرق مسلمین مخالفین با او بحث نکرد مگر آنکه حضرت حَجَّت او را قطع نمود، و با برهان و دلیل او را ملزم می‌نمود و مردم می‌گفتند: وَاللهِ إنَّهُ أوْلَی بِالْخِلَافَةِ مِنَ الْمَأمُون . «سوگند به خداوند که او برای خلافت از مأمون سزاوارتر می‌باشد.»

جاسوسان و متصدّیانِ گزارش اخبار، این خبرها را برای مأمون می‌بردند، و بدین جهت غیظش زیادتر می‌شد، و حَسَدش شدت می‌یافت.

وَ کَانَ الرِّضَا علیه‌السّلام لَایحَابِی الْمَأمُونَ مِنْ حَقٍّ وَ کَانَ یجِیبُهُ بِمَا یکرَهُ فِی أکثَرِ أحْوَالِهِ فَیغِیظُهُ ذَلِك، وَ یحْقِدُهُ عَلَیهِ، وَ لَایظْهِرُهُ لَهُ.فَلَمَّا أعْیتْهُ الْحِیلَةُ فِی أمْرِهِ اغْتَالَهُ فَقَتَلَهُ بِالسُّمِّ.[2]

«و عادت امام رضا علیه‌السّلام این بود که از بیان حقّ در برابر مأمون باك نداشت، و در بسیاری

---

[1] «عیون أخبار الرّضا» ج ۲ ص ۲۳۷ و ص ۲۳۸ و «علل الشرایع» ج ۱ ص ۲۲۸ و «بحار الانوار» طبع حروفی ج ٤٩، ص ۲۸۸ تا ص ۲۹۰.

[2] «عیون أخبار الرّضا» ج ۲ ص ۲۳۹ و «بحارالانوار» ج ٤٩، ص ۲۹۰. و از غرائبی که می‌توان از کرامات حضرت امام رضا ۷ به شمار آورد این است که این سطوری که اینك در علّت شهادت آن امام مظلوم ترقیم افتاد یك ساعت از آفتاب برآمدهٔ صبح روز پنجشنبه سی‌ام شهر صفرالحرام سنهٔ یك هزار و چهارصد و چهارده هجریهٔ قمریه یعنی روز شهادت آن حضرت است. و در تمام این قسمت از دورهٔ امام شناسی که تا به حال به شانزده جلد بالغ گردیده است اینك اوَّلین لحظه‌ای است که از شهادت آن امام غریب سخن به میان آمده است، و با آنکه قبلاً هم ارادهٔ بیان چنین مطلبی در اینجا نبود، و همان طور که ملاحظه می‌فرمائید این کلام شاهدی برای طرز رفتار منصور دوانیقی با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به میان آمده است، و بدواً به عنوان شاهد ذکر شده است، امَّا روح قدسی و نفس ملکوتی آن امام همام که زنده و مرده‌اش یکسان است بر خامهٔ فقیر حقیر جاری ساخته است؛ سَلَام اللهِ و سلام ملائکته المقرّبین علیه و عَلَی آبائه و أبنائه أجمعین.

از حالات مأمون، به او جوابهائی می‌داد که برای وی ناپسند می‌آمد. اینها موجب غیظ و خشم مأمون می‌شد، و در دل حِقد و کینه می‌بست، ولیکن بر امام رضا ظاهر نمی‌کرد. چون تدبیر و حیله در امر امام رضا برای مأمون ایجاد خستگی و سختی نمود، با مرگ پنهانی و غِیلَةً او را با خورانیدن سمّ بکشت.»[1]

[1] امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۱۱.